

امکان فقری؛ جامع ترین معنا در آیه ۱۵ از سوره فاطر

محمدجواد طالبی چاری*

مرتبی دانشگاه پیام نور و دانشجوی دکترای رشته مبانی نظری اسلام، قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۷؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۲/۱۰)

چکیده

شناخت انسان و بررسی انواع ارتباط او با خداوند متعال، یکی از راه‌های اثبات وجود حق و ادراک مراتب توحید است. امیرالمؤمنین علی(ع) در مناجات معروف خود در مسجد کوفه، بیست و سه نوع رابطه را بیان فرموده است؛ از آن جمله «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ، وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ» است. قرآن مجید نیز در دو آیه به این نوع ارتباط اشاره نموده است که کامل‌ترین صورت آن آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) است. این مقاله در صدد بررسی نقش رویکرد فلسفی فیلسوفان در تفسیر قرآن و تبیین مفاد و محتوای آیه و بیان نظرات مفسرین فریقین در ذیل آن می‌باشد. این آیه شریفه علاوه بر شناساندن حقیقت وجودی انسان و خداوند، در مقام بیان چگونگی استدلال بر وجود خدا می‌باشد. در این نوشتار، ضمن بیان دیدگاه هفتگانه مفسرین که بهترین و جامع‌ترین معنا و مفهوم آیه را همان مفاد برهان امکان فقری دانسته‌اند، به بیان تفاوت آن با امکان ماهوی و نتایج حاصله از آن پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، فقر و غنا، فقر إلى الله، امکان فقری، وجود رابطی.

نومشماره‌ی معارف قرآنی، سال ۴، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۲

* E-mail: mj.talebi1349@yahoo.com

مقدمه

از مهم‌ترین و جامع‌ترین رابطه انسان با خدا، می‌توان به رابطه فقر وجودی (امکان فقری) اشاره کرد. از این رو، حقیقت فقر، نیازمندی است؛ زیرا بنده همواره نیازمند است، چه آنکه بندگی یعنی مملوک بودن، و مملوک به مالک خود محتاج است و غنی در حقیقت حق است و فقیر، خلق و صفت عبد است به حکم آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدايید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است» (فاطر/۱۵).

این آیه شریفه دارای عرصه‌های مهم معرفتی و شناختی است. شناخت حقیقت انسان برای رسیدن به حقیقت غنی مطلق، و همراه بودن این فقر در همه ساحت‌ها و عوالم وجودی با انسان و تفاوت فقر و غنای حقیقی از جمله آن است. در این مقاله سعی می‌شود تا ضمن بررسی نسبتاً جامع موضوع فقر و غنا در قرآن به موارد زیر پرداخته شود.

۱- واژه‌شناسی فقر و غنا به همراه تعاریف اصطلاحی آن در علوم.

۲- انواع و اقسام فقر و غنا در قرآن و روایات.

۳- رابطه منطقی فقر و غنا.

۴- دیدگاه‌های مفسرین فریقین در مورد آیه مذکور.

۵- مفاد و محتوای آیه شریفه.

۶- امکان فقری و تفاوت آن با امکان ماهوی.

۷- نتیجه‌گیری.

۱- واژه‌شناسی

بررسی دو واژه «فقر» و «غنا» از نظر اهل لغت و قرآن‌پژوهان، ما را در رسیدن به معنای مورد نظر قرآن یاری می‌کند.

۱-۱) معانی فقر و غنا در لغت

«فقر» در اکثر کتاب‌های اهل لغت، به معنی «حاجت» و «نیاز» آمده است و «فقیر» یعنی کسی که حاجتمند و نیازمند است و احتیاج را از آن رو، فقر گفته‌اند که آن به منزله شکسته شدن فقار ظهر یعنی ستون فقرات، در تعدد رسیدن به مراد است و فاقره را به معنای رنج

پشت‌شکن و مصیبتی که مهره پشت را می‌شکند، بیان نموده‌اند (ر.ک؛ فراهیدی، بی‌تا، ج ۵، ۱۴۱۰ ق: ۱۵۱؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۴۴۱؛ ابن‌منظور، ۱۳۶۳، ج ۵: ۶۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۶۴۲). گاهی نیز فقر را به معنای ضعفی که سبب احتیاج می‌شود، در مقابل، غنی یعنی قوتی که احتیاج را از بین می‌برد، معنا کرده‌اند. از این‌رو، فقر دارای مراتب متعدّد از جهت‌های گوناگون است و بالاترین مرتبه فقر، فقر در ذات وجود (وجود ذاتی) است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۱۱۹).

«فقر» در لغت‌نامه‌های فارسی، به معنی درویشی، بی‌چیزی، نداری، ناداشتی، ناداشتی و خلاف غنی است و جمع آن فقور است و «فقر» عبارت از نداشتن مایحتاج است و تفاوت آن با «فقد» این است که فقد، نداشتن چیزی است که بدان نیازی نیست، و «فقراء» جمع فقیر، به معنای مردم مسکین و بی‌چیز است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۱۹۱-۱۷۱۹۰؛ عمید، ۱۳۷۴: ۱۸۴۸؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۵۵۹؛ سجّادی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۱۵۰ و فروتن، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۳۲۸).

اما غنی به معنای شایسته و سزاوار، درخور و لایق، توانگر، دارا، دارنده، بی‌نیاز، صاحب جمال و خلاف فقیر است. و جمع آن أغنیاء و یکی از صفات خداوند متعال، غنی یا غنی‌بالذات است (ر.ک؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۶۸۳۲؛ عمید، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۷۸۷؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۴۷؛ فروتن، ۱۳۷۴، ج ۲: ۱۲۸۸).

۱-۲) معانی اصطلاحی فقر و غنا

۱- فقر در اصطلاح فلسفه و عرفان

فقر در اصطلاح فلسفی به معنای موجود ممکن و محتاج در وجود است (سجّادی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۳۸۰) و «در اصطلاح عرفان، حقیقت فقر، نیازمندی است؛ زیرا بنده همواره نیازمند است... بعضی گفته‌اند: فقر عبارت است از فناء فی الله و اتحاد قطره با دریا، و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که فرمود: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ» که سالک کلاً فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند آنچه به خود نسبت می‌داده است، همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۷۱۹۰ و معین، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۵۵۹). چنانچه عرفا «فقر» را مرکب از چهار ترک دانسته‌اند:

در کلاه فقر باشد چار ترک ترک دنیا، ترک عقبی، ترک ترک

دولت فقر طلب کن که متاع دنیا، هر کجا جمع شود، بیم زوالش دارند

۲- معنای غنی در فلسفه و عرفان

در این اصطلاح، «غنی» موجودی است که نه در ذات و نه در کمال خود متوقف بر غیر نباشد. آن موجود، «غنی بالذات» است. به طور کلی، از نظر فلسفی، غنی موجود بی‌نیاز در وجود را گویند و فقیر موجود محتاج در وجود را گویند. بنابراین، ممکنات، فقیرند و حق، غنی است و «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۳۸۰).

ابن سینا در جلد سوم از کتاب *اشارات*، به بررسی مفهوم غنی و فقیر از حیث فلسفه پرداخته است و می‌نویسد: «أَتَعْرِفُ مَا الْغَنِيُّ؟ الْغَنِيُّ التَّمَامُ هُوَ الَّذِي يَكُونُ غَيْرَ مُتَعَلِّقٍ بِشَيْءٍ خَارِجٍ عَنْهُ فِي أُمُورٍ ثَلَاثَةٍ؛ فِي ذَاتِهِ وَفِي هَيْئَاتٍ مُتَمَكِّنَةٍ مِنْ ذَاتِهِ وَفِي هَيْئَةٍ كَمَالِيَّةٍ إِضَافِيَّةٍ لِذَاتِهِ فَمَنْ احتَاجَ إِلَى شَيْءٍ آخَرَ خَارِجٍ عَنْهُ حَتَّى يُتِمَّ لَهُ ذَاتَهُ أَوْ حَالٌ مُتَمَكِّنَةٌ مِنْ ذَاتِهِ مِثْلَ شَكْلِ أَوْ حُسْنٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ أَوْ حَالٍ لَهَا إِضَافَةٌ مَا كَعِلْمٍ أَوْ عَالِمِيَّةٍ أَوْ قُدْرَةٍ أَوْ قَادِرِيَّةٍ فَهُوَ فَاقِيرٌ مُحتَاجٌ إِلَى كَسْبٍ». سپس در تعریف ملک حق می‌نویسد: «أَتَعْرِفُ مَا الْمَلِكُ؟ الْمَلِكُ الْحَقُّ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَقُّ مُطْلَقاً وَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْهُ شَيْءٌ فِي شَيْءٍ وَ لَهُ ذَاتٌ كُلُّ شَيْءٍ لِأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْهُ أَوْ مِمَّا مِنْهُ ذَاتُهُ فَكُلُّ شَيْءٍ غَيْرِهِ فَهُوَ لَهُ مَمْلُوكٌ وَ لَيْسَ لَهُ إِلا شَيْءٌ فَقَرٌ» (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۴۵-۱۴۴).

«غنی» در اصطلاح عرفا، «به معنای غنای دل، غنای نفس و غنای به حق است که عبد خود را از همه جهانیان بی‌نیاز داند و چون حق را یافته است، همه چیز را یافته باشد و التفاتی به ما سوای خدا نمی‌کند» (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۳۸۰). بر اساس نگرش انسان‌شناختی عرفا، نفس آدمی دارای ساحت‌های متعدد طولی و ظرفیت‌های وجودی عمودی است که به ترتیب و توأم با رشد معنوی او امکان فعلیت می‌یابند. این ساحت‌های مراتب نفس به ده لایه می‌رسند، مراتب ده‌گانه نفس عبارتند از: ۱- غیب الجن. ۲- غیب نفس. ۳- نفس لوآمه. ۴- نفس مطمئنه. ۵- غیب القلب. ۶- غیب العقل. ۷- مقام سیر. ۸- غیب الروح. ۹- مقام خفی. ۱۰- غیب الغیوب؛ و مراتب غیب القلب عبارتند از: قصد، عزم، ادب، ارادت، یقین، انس، ذکر، فقر، غنا؛ و اینها از مقامات «غیب القلب» که مجموعاً «اصول» نام گرفته‌اند، می‌باشند (ر.ک؛ نقیبی، ۱۳۹۰: ۲۱).

انواع و اقسام فقر و غنا

الف) انواع فقر

راغب در مفردات، فقر در قرآن و روایات را به چهار وجه بیان می‌کند:

۱- وجود حاجت و نیاز ضروری، و این نیاز و حاجت در همه جهات برای انسان تا زمانی که در دنیا هست، موجود می‌باشد، بلکه در همه موجودات این حاجت و نیاز هست و بر این معناست گفتار حق تعالی: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/ ۱۵).

۲- نداشتن اندوخته‌های مادی و معیشتی. بر این معناست این گفتار خداوند تبارک و تعالی: «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ...» (انفاق/ شما، مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند؛ نمی‌توانند مسافرتی کنند...» (البقره/ ۲۷۳). این بخشش‌ها برای نیازمندی است که در راه خدا ناتوان شده‌اند و نمی‌توانند به کسب و کار بپردازند و آیه «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا...» زکات مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند...» (التوبه/ ۶۰).

۳- فقر نفسانی و روحانی، و آن عبارت است از حرص و آزمندی نفس است و این معنا، مراد گفتار حضرت محمد مصطفی (ص) است که فرمود: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا: نزدیک است که فقر به کفر بینجامد».

۴- فقر و نیاز به سوی خدای تعالی است که در این سخن رسول اکرم (ص) بدان اشاره شده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ وَ لَا تَفْقِرْنِي بِالِاسْتِغْنَاءِ عَنْكَ: پروردگارا! به واسطه نیازمندی به خودت، (از دیگران) بی‌نیازم فرما و به سبب بی‌نیازی از خودت، نیازمندم مفرما». نیز این آیه شریفه که می‌فرماید: «... فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ: ... پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم» (القصص/ ۲۴) (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۸۰ - ۷۷).

مؤلف کتاب فرهنگ لغات قرآن می‌نویسد: «فقر بر چهار گونه است: ۱- نیازمندی عمومی. ۲- نیازمندی در معیشت و درآمد. ۳- نیازمندی اخلاقی. ۴- نیازمندی مخلوق به خالق» (مهرین شوشتری، ۱۳۷۴: ۳۲۶).

ب) اقسام غنی

غنی سه گونه است: «۱- بی‌نیاز و سلیم‌المزاج که او را توانایی فراهم آوردن قوت روزانه خود باشد. ۲- در اصطلاح فلسفه، غنی آن است که ذات و کمال او به دیگری متوقف نباشد بر خلاف فقیر. ۳- در اصطلاح تصوف، عبارت از مالک تمام، پس غنی بالذات متحقق نیست مگر حق را، و غنی از عباد کسی است که مستغنی است به حق از هر چه ماسوای اوست» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۱: ۱۶۸۳۲؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۴۷). راغب اصفهانی نیز در مورد معانی «غنی» در قرآن و روایات می‌نویسد:

۱- بی‌نیاز مطلق؛ این معنا اختصاص به خدای متعال دارد که در دو آیه ذکر شده است:
الف) «...وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ...» و خداوند بی‌نیاز و شایسته هر گونه ستایش است» (الحج/ ۶۴).

ب) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدایید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است» (فاطر/ ۱۵).

۲- کم‌نیاز و دارای احتیاجات کم و اندک که آیه «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى: و تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود» (الضحی/ ۸)، و این سخن رسول خدا (ص) که فرمود: «الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ» به همین معنا است.

۳- زیادی دستاوردها بر حسب گونه‌گونی مردم که در آیات زیر ذکر شده است:
«...وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ...» هر کس که بی‌نیاز است، (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند...»، (النساء/ ۶)؛ «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ...» راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که توانگرند...» (التوبه/ ۹۳) و «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...» خداوند، سخن آنها را که گفتند: خدا فقیر است، و ما بی‌نیازیم، شنید!...» (آل عمران/ ۱۸۱) و «...» (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۷۱۹ - ۷۱۷).

رابطه منطقی فقر و غنی در آیه

تقابل فقر ممکنات با غنای واجب تقابل عدم و ملکه نیست، بلکه سلب و ایجاب است؛ زیرا در تقابل عدم و ملکه، طرف عدم گرچه فاقد هستی و واقعیت طرف مقابل است، لیکن شخص، صنف، نوع و یا جنس آن از شأنیّت وجدان و دارایی طرف مقابل برخوردار است، ولی هستی ممکن واقعیتی فقیرانه است، به گونه‌ای که هر چه از غنای واجب بر آن افزوده می‌شود، بر دامنه فقر و وابستگی او افزوده می‌گردد، چندان که فقیر در هیچ حالی شأنیّت بهروری از غنا را که از اوصاف مختصّ به واجب است، پیدا نمی‌کند. از این رو، هیچ موجود امکانی از لحاظ شخص، صنف، نوع و یا جنس قابل وجود واجب و غنی محض نمی‌باشد و تحقق طرف مقابل برای وجود امکانی محال است. بنابراین، تقابل این دو با هم، تقابل سلب و ایجاب است نه عدم و ملکه (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۸۷-۱۸۶).

علامه طباطبائی در این زمینه می‌نویسد: «إِذْ كَانَ الْغِنَى وَالْفَقْرُ وَهُمَا الْوُجْدَانُ وَالْفُقْدَانُ مُتَقَابِلَيْنِ لَا يَرْتَفِعَانِ عَنْ مَوْضُوعَيْهِمَا كَانَ لِأَزْمِ الْقَصْرِ السَّابِقِ قَصْرَ آخِرٍ وَهُوَ قَصْرُهُمْ فِي الْفَقْرِ وَقَصْرُهُ تَعَالَى فِي الْغِنَى فَلَيْسَ لَهُمْ إِلَّا الْفَقْرُ وَ لَيْسَ لَهُ تَعَالَى إِلَّا الْغِنَى: چون فقر و غنی عبارت از فقدان (نداری) و وجدان (دارایی) است و این دو، دو صفت متقابل یکدیگرند که ممکن نیست موضوعی از هر دو خالی باشد، لازمه انحصار فقر در انسان و غنی در خدا، انحصار دیگری است که آن عبارت از این است که انسان‌ها فقط منحصر در فقر (فقر محض) و خدا منحصر در غنی (غنای محض) است. از این رو، انسان‌ها به غیر از فقر چیزی ندارند و خدا غیر از غنی نیست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۳۴).

اقوال مفسرین فریقین

با مطالعه تفاسیر فریقین، اقوال مفسرین در ذیل این آیه را می‌توان به هفت دسته تقسیم نمود:

۱- بیان معانی لغوی

به طور کلی، اکثر تفاسیر در ذیل این آیه به معنای لغوی کلمه «فقراء» و «غنی» اکتفاء کرده‌اند. از این رو، در این تفاسیر، کلمه فقراء به معنای «نیازمندان محض» و غنی به معنای

«بی‌نیاز مطلق» مطرح شده است و اشاره‌ای به نوع استدلال و یا بیان مفهوم خاص در آیه شریفه ندارند.

۲- وعظ و تذکر

عده‌ای از تفاسیر، آیه را در مقام وعظ و تذکر دانسته‌اند. تذکر به اینکه همه انسان‌ها محتاج به احسان خدا و نعمت‌های او در همه ساحت‌های وجودی و عرصه‌های زندگی هستند. از این رو، انسان، فقیر محض و او، غنی مطلق ستوده شده است (ر.ک؛ اندلسی، ۱۴۲۰ ق، ج ۹: ۲۴؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۲: ۱۴۱؛ زحیلی، ۱۴۲۲ ق، ج ۳: ۲۱۲۹؛ شاذلی، ۱۴۱۲ ق، ج ۵: ۲۹۳۸؛ ثعالبی، ۱۴۱۸ ق، ج ۴: ۳۸۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸ ق، ج ۸: ۱۶۴ و اندلسی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴: ۴۳۵).

۳- بازگو کردن اوصاف

مؤلف تفسیر نمونه چنین می‌نویسد: «جمعی از فلاسفه این آیه را اشاره به برهان معروف «فقر و امکان» یا «امکان و وجوب» در مورد اثبات «واجب‌الوجود» دانسته‌اند. گرچه آیه در مقام بیان استدلال بر اثبات وجود خدا نیست، بلکه اوصاف او را بازگو می‌کند، ولی برهان مذکور را می‌توان به عنوان لازمه مفاد آیه دانست» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۵، ج ۱۸: ۲۴۱ - ۲۴۰).

۴- آیه در مقام اظهار منت و تعجیز بشر

در تفسیر *انوار* درخشان آمده است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ... الآية»، مبنی بر اظهار منت و تعجیز بشر است از نظر اینکه بشر واجد روح و نیروی عاقله است، شعاع وجودی او زیاده بر تصور است و زیاده بر نیاز سایر طبقات موجودات نسبت به پروردگار خواهد بود. از نظر اینکه بشر خلاصه و محصول نظام خلقت است و زندگی او وابسته به مجموع ارکان نظام خلقت است... فقر و حاجت بشر به پروردگار از نظر آن است که بشر مخلوق و آفریده و زمام تدبیر او در حیطة قدرت آفریدگار است و بشر عین ربط و محض حاجت و قائم به کبریایی اوست، چنانچه اراده او تعلق بیابد، بشر را نابود می‌نماید. شاهد آن است که قوام بشر هر لحظه به فیض و گسترش وجود به طور تجدد به اوست و لحظه‌ای دریغ فرماید، محو و نابود خواهد شد. به عبارت دیگر، فقر محض و حاجت بشر به آفریدگار زیاده بر نیازهای طبیعی او، از نظر آن است که اساس زندگی او بر سیر و سلوک و حرکات ارادی و جوهری است که نیاز آن قابل

قیاس با نیازهای طبیعی او نخواهد بود، از جمله آنکه نیاز او ابدی است» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۳: ۲۹۹). قابل ذکر است که در این دیدگاه نیز با تعبیری مانند عین ربط و حاجت محض بودن بشر، به مفاد امکان فقری اشاره شده است.

۵- امکان فقری وجودی

در تفسیر *اطیب البیان* آمده است: «كُلُّ مَمْكِنٍ مُحْتَاجٍ؛ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»، و ممکن لیس صرف است، چنانچه گفته‌اند: *الممکن فی حد ذاته أن یکون لیس و له من علته أن یکون آیس*: ممکن با توجه به ذات و حقیقت خود جز نیستی نیست و او را از جانب علت آن، بهره‌ای از تحقق و وجود است. بلکه ممکن، چنانچه در وجود و حدوث احتیاج به موجد و محدث دارد، در بقاء هم محتاج است به آن است، و بنا بر حرکت جوهری، احتیاج به افاضه وجود دارد؛ اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۳: ۴۴۴). در جلد یازدهم نیز در ضمن تبیین معنای «حمید»، به نوعی به مفاد برهان امکان فقری وجودی اشاره نموده است و می‌نویسد: «معنای حمید این است که ذاتاً و صفتاً و افعالاً تمام پسندیده و صحیح و بجا و به موقع است (همان، ج ۱۱: ۱۸).

مؤلف تفسیر *مخزن العرفان* می‌نویسد: «آیه، اشاره به همان فقر ذاتی و لیسیت وجودی ممکن است. خلاصه در ممکن هر صفتی و فضیلتی یافت شود و منسوب به وی گردد، عرض و خارج از ذات وی است و به عکس، در واجب هر صفتی و کمالی که نسبت به آن ذات مقدس داده شود، عین ذات و عین حقیقت آن فرد متعال و عین هویت مطلقه او خواهد بود» (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۹). در جلد پانزدهم نیز می‌نویسد: «شکی نیست که هر موجود ممکنی خواه نبی باشد یا ولی، ملک باشد یا بشر، هر قدر بزرگوار باشد، فقیر محض است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. از خود هیچ ندارد و هر چه از فضایل و کمالات دارد، از سرچشمه احسان مبدأ عالم، ترشحاتی به وی رسیده است و در این آیات اشاره به این دارد که تو با این مقام بلندی که احراز نموده‌ای، از جهت وجود امکانی، فقیری و هر چه داری از طرف پروردگار توست که باید همیشه نعمت‌های او را در نظر داشته باشی و در مقام شکرگزاری برآیی» (همان، ج ۱۵: ۱۷۴).

علامه طباطبائی ضمن تبیین معنای غنی و فقیر در آیه مذکور، ملاک در فقر و غنا در آیه را خالق و مدبّر بودن خداوند متعال دانسته که معیار و ملاک برهان امکان فقری است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷: ۳۴).

۶- برهان امکان و وجوب

مؤلف تفسیر کوثر، ضمن بیان تفاوت براهین قرآنی با برهان‌های فلسفی، آیه مورد بحث را در مقام بیان برهان وجوب و امکان دانسته است و می‌نویسد: «قرآن کریم در بسیاری از موارد مطلب را با بینه و برهان بیان کرده، ولی برهان‌های قرآن همانند برهان‌های اصحاب فلسفه و کلام نیست... برهان‌های قرآن به گونه‌ای است که هم برای عالمان و هم برای غیر عالمان از مردم عامی قابل استفاده است. بنابراین، در برهان‌های قرآنی نباید اسلوب‌ها و روش‌های معمول در فلسفه و کلام را جست و جو کرد، بلکه این برهان‌ها سبک خاص خود را دارد. البته می‌توانیم بعضی از برهان‌های قرآنی را قابل مقایسه و تشبیه با برهان‌های کلامی بدانیم. ما اکنون به چند نمونه از این برهان‌ها اشاره می‌کنیم: مانند برهان وجوب و امکان. در این مورد می‌توانیم آیه پانزدهم سوره فاطر را بیان کنیم؛ زیرا در این آیه به فقر و غنا تصریح شده که از خواص ممکن و واجب است» (جعفری، بی‌تا، ج ۶: ۲۴۰).

۷- تبیین وجود رابطی انسان

مؤلف تفسیر بیان السعاده می‌نویسد: «... وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْخَمِيدُ»؛ بدان که فقر و احتیاج در ممکن عین ذات وجودی اوست، بدین معنا که وجود ممکن وجود تعلقی و وابسته است، وابستگی و تعلق عین ذات ممکن است، نه آنکه موجود ممکن چیزی و تعلق و وابستگی هم صفت او بوده باشد، لذا این نحو از وجود، شأنی جز فقر و ناداری و وابستگی ندارد و وجود خدای تعالی وجودی است که ذات او از همه ماسوای خود بی‌نیازست. بی‌نیازی مانند سایر صفات او عین ذات اوست و این نحو از وجود، شأنی جز بی‌نیازی ندارد و غنا و بی‌نیازی از خدای تعالی فراتر نمی‌رود مگر به سبب خود حق تعالی. هر کس که غنا و بی‌نیازی عین ذات او باشد، غلی الاطلاق حمید و پسندیده است» (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۱۲: ۱۲۹).

مؤلف تفسیر احسن الحدیث می‌نویسد: «... يَا أَيُّهَا النَّاسُ خُطَابٌ بِهٖ عَمُومٌ مَرْدَمٌ، اِعْمَازٌ مَكْذَبٌ وَ مَوْحَدٌ مِی‌باشد، گرچه روی خطاب با مکذبین است، مخلوقات همه ممکن الوجود و

محتاج به خالق و آفریننده هستند و اگر علت واجب موجود نبود، به وجود آمدن آنها محال بود. پس همه محتاج به خدا و همگان وجودهای تعلقی هستند» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۹: ۲۹).

همچنین ابن‌قیم، ضمن تبیین علت احتیاج ممکن به علت، بر اساس آیه بیان می‌کند، ملاک احتیاج ممکن به علت نه حدوث متکلمان و نه امکان فلاسفه است، بلکه فقر ذاتی ممکن است که آیه در صدد بیان آن است. بنابراین، صحیح این است که بگوییم امکان و حدوث ملازم‌اند و هر دو دلیل احتیاج و فقر عالم هستی به خداوند متعال‌اند. چنانچه می‌نویسد: «و المقصود أنه سبحانه أخبر عن حقيقة العباد و ذواتهم بأنهم فقيرة إليه سبحانه كما أخبر عن ذاته المقدسه، و حقيقته أنه غني حميد» (ابن‌قیم جوزی، ۱۴۱۰ ق: ۴۳۷).

نکته قابل ذکر، از آنجا وجود رابطی بودن یکی از اصول برهان امکان فقری است، می‌توان به نوعی، تفاسیری را که آیه را بیان‌کننده وجود رابطی مخلوقات نسبت به خداوند متعال دانسته‌اند، در شمار تفاسیر بیان‌کننده برهان امکان فقری هم به حساب آورد.

مفاد و محتوای آیه

آیه‌الله جوادی آملی در چندین کتاب این آیه شریفه را مورد بحث و بررسی قرار داده است که با جمع‌بندی آنها می‌توان مفاد و ثمرات پنج‌گانه زیر را از آیه شریفه برداشت نمود.

۱- وجود فقر مطلق نشانه هستی غنی مطلق

ایشان می‌نویسد: «فقر و نیاز ذاتی موجودات امکانی، نشانه‌ای روشن بر هستی آن موجود بی‌نیاز است و ناپایداری آنها نشانه وجود تکیه‌گاه خود پایدار، برای آنهاست. شاید آیات زیر بر این معنا دلالت داشته باشد: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ... وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۹).

۲- دعوت به خودشناسی برای شناخت خداوند متعال

ایشان یکی از راه‌های معرفت‌الله را خودشناسی دانسته‌اند و این آیه را یکی از آیاتی دانسته که انسان را دعوت به خودشناسی برای رسیدن شناخت خداوند متعال می‌کند. ایشان در تبیین انواع راه آنفسی می‌نویسند: «انسان با تفکر در ذات و صفات و افعال خود به ذات و صفات و افعال مبدأ هستی پی می‌برد دقت و تفکر در این گونه سؤالات: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي

أَنْفُسِهِمْ...» (الرّوم/ ۸)، انسان را به حقیقت، سراپا فقر و نیاز خودآگاه می‌کند؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» و پیجویی پاسخ صحیح آنها، او را به خدا و ربوبیت او رهنمون می‌سازد. انسان متفکر از فقر و نیاز، ضعف و عجز، جهل و نادانی، امکان و حدوث خود به غنا و بی‌نیازی، قوت و قدرت، علم و دانایی، وجوب و قدیم بودن خالق و مدبّر خود پی می‌برد و از اینکه می‌بیند تصمیم‌های جدی او نقض می‌شود و بسیاری از خواسته‌هایش جامه عمل نمی‌پوشد، نشانه‌های خدا را در درون خود می‌یابد» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، الف: ۱۴۶-۱۴۷).

۳- تبیین مرز جدایی صفات خدا از مخلوقات

ایشان، در بخش دیگر در بحث «محکّمات قرآن در صفات ذاتی» به پنج آیه کلیدی اشاره می‌نمایند که سومین آنها، آیه مورد بحث ماست. ایشان می‌نویسند: «خدا در هر سه مقام ذات و صفات و افعال، غنی محض است و دیگران در هر سه جهت فقیر. اگر در کریمه فوق، تنها از فقر انسان یاد شده، بدان جهت است که تنها انسان سوار بر مرکب تکبّر و غرور است و باید او را متوجه فقر خود کرد تا از این مرکب پیاده شود و یا بدین علت است که اگر خلیفه‌الله و کسی که از کرامت الهی برخوردار است، فقیر محض باشد، دیگران به طور مسلم فقیرند. وصف غنای حق، از تنزیه‌هایی است که هر جا تشبیهی در کار باشد، در کنار آن مطرح می‌شود. انحصار غنا در خدا و اختصاص فقر به غیر او، مرز جدایی صفات خدا از صفات مخلوقات است و به تعبیر دقیق‌تر، دیگران در ذات و صفات و افعال خویش، تنها مظهر غنی بالذات هستند. پس هرگز نمی‌توان چیزی را در ردیف خدا و شبیه به او دانست و او را به صورت تشبیه بدون تنزیه وصف کرد» (همان: ۲۸۳-۲۸۴).

۴- حرّیت و وارستگی

همچنین در تبیین «رهاوردهای موحدان» سومین رهاورد را با توجه به آیه مورد بحث، «حرّیت و وارستگی» دانسته‌اند و می‌نویسند: «انسان در پرتو توحید خدا، افزون بر رسیدن به نیازهای خود، از کرامت و حرّیت نیز که بزرگ‌ترین موهبت الهی است، برخوردار می‌شود و به وارستگی بار می‌یابد. توضیح اینکه انسان ذاتاً فقیر است و این نیاز، حدوداً و بقائاً همه شئون او را فرا گرفته است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». این فقر و نیاز، انسان را به عبودیت و بندگی سوق می‌دهد. همه موجودات و از جمله انسان تکویناً بنده

خدا هستند، ولی انسان در عالم تشریح مختار است که موحد و بنده خدا باشد یا الهه دیگر را برگزیند و مشرک گردد، ولی باید بداند که از غیر خدا کاری ساخته نیست و تنها خداست که همه شئون انسان و جهان را کفایت می‌کند؛ زیرا علت کافی نبودن موجودی برای رفع نیاز چند جهت است که همگی آنها از صفات سلبیّه خدای سبحان است:

الف) جهل به نیازهای موجودات و از جمله انسان.

ب) با فرض عالم بودن به نیازها، ناتوانی در برطرف کردن آن.

ج) بخیل بودن با فرض داشتن علم و قدرت... اگر در پرتو توحید، همه شئون انسان تحت تدبیر خدا قرار گرفت و خدا وی را کافی بود، دیگر چیزی موجب زوال حریت او نخواهد شد» (همان: ۵۶۶).

۵- مقوم بودن فقرِ اِلی الله در انسان

مؤلف کتاب فطرت در قرآن در این زمینه می‌نویسد: «خدای سبحان که آفریدگار انسان است، فرمود «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ...». همه انسان‌ها فقیر و نیازمند به خدا هستند. از این آیه استفاده می‌شود که فقر به خدا، مقوم انسان است و اگر فقر به خدا مقوم درونی انسان بود، دین خدا رافع این فقر است و به عنوان عین‌الحیاء و آب زندگانی است» (همان، ۱۳۶۸: ۱۵۸).

بنابراین، از همه این دستاوردها، این نکته اساسی به دست می‌آید که این آیه شریفه فقط در مقام اثبات یک امر واحد یا بیان برهان و استدلال واحد نیست. این مطلب با توجه به این که قرآن، کلام و وحی الهی و دارای بطون متعدّد معنایی است، قابل اثبات است. ولی نکته قابل ذکر آنکه ممکن است ظهور این آیه در اثبات امکان فقری که سایر دستاوردها با توجه به آن و با محوریت آن قابل استنتاج هستند، بیشتر است. از این رو، می‌توان گفت که جامع‌ترین معنا و یا کلیدی‌ترین معنا در آیه فوق، معنای امکان فقری است.

امکان فقری و تفاوت آن با امکان ماهوی

برای تبیین این بحث، به چند مطلب اشاره می‌گردد.

۱- تعریف امکان ماهوی و فقری

امکان ماهوی (Essential Possibility)

هر ماهیتی ذاتاً نسبت آن به وجود و عدم یکسان است و به اصطلاح فنی، نسبت به این دو لا به شرط است. این ویژگی یعنی استواء نسبت به وجود و عدم را که در هر ماهیتی ثابت است، «امکان خاص» می‌نامیم و چون این صفت، صفت ماهیت است، آن را «امکان ماهوی» می‌خوانیم.

امکان فقری و وجودی (Existential possibility (Possibility in the sense of Need))

ملاصدرا می‌گوید: «بر اساس اصالت وجود، ما نباید معلول را نسبت به علت «مرتبط» بنامیم، بلکه معلول عین «ربط» به علت است و نیز نباید معلول را نسبت به علت «فقیر» بخوانیم، چه معلول عین «فقر» است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۴۱۴ق، ج ۱: ۷۶-۷۷).

از این رو، بر اساس تحلیل ملاصدرا از علتیت، بین «وجود معلول» و «ربط به علت» هوهویت برقرار است و به حمل «هوهو» باید گفت: «وجود معلول همان ربط به علت است»، نه اینکه به صورت حمل «ذو هو» بگوییم: «وجود معلول دارای ربط به علت است». ملاصدرا این‌گونه ربطیت وجودی را «امکان فقری» نامید و مدعی شد که «امکان» بدین معنی، صفت نفس «وجود» است و نه صفت ماهیت.

۲- جایگاه این بحث در فلسفه و کلام

حدوث، امکان ماهوی و امکان فقری، مفاهیم سه‌گانه‌ای هستند که در بحث علت احتیاج ممکن به علت در فلسفه و کلام اسلامی مطرح می‌شود. متکلمین بر مبنای حادث زمانی دانستن عالم، در این بحث قائل به حدوث زمانی، و حکما بر مبنای اعتقاد به قدم زمانی دانستن عالم، تا قبل از ملاصدرای شیرازی، و بر اساس لا اقتضائیت و تساوی ماهیت نسبت به وجود و عدم که از آن به امکان تعبیر می‌کنند، مناط احتیاج ممکن به علت را همین امکان ماهوی بیان کرده‌اند. این دسته از حکما بر مبنای اصالت ماهیت و اعتباریت وجود می‌گویند چون هر ماهیتی نسبت آن به وجود و عدم، مساوی است در خروج از حد استوا و تلبس به وجود، محتاج به مرجحی است که همان علت است. گرچه ملاصدرا در بسیاری از کتاب‌های خود از باب مماشات با قوم و تساوی بودن هر دو در نتیجه، از نظریه امکان ماهوی در برابر حدوث زمانی

دفاع می‌کند، ولی رأی اختصاصی او بنا بر تصریح خودش در مواضعی دیگر از کتاب‌هایش، همان امکان فقری است. وی بر اساس اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، مناط نیاز ممکن به علت را وجود ممکنات بیان کرده است و این ملاک به معنای تعلقی بودن وجود ممکنات بوده که وی از این امر به امکان فقری تعبیر می‌کند.

بیان مطلب: موجود دو قسم است: ۱- موجودی که هستی از حاقّ ذات او انتزاع می‌شود و عین هستی است. ۲- موجودی که هستی از حاقّ ذات او انتزاع نمی‌شود و بنا بر این، عین هستی و هستی صرف نیست. به قسم اول، هستی محض، وجود نامحدود و واجب بالذات نیز اطلاق می‌شود و حقیقت این قسم از موجودات، استقلال است. به دومین قسم نیز هستی محدود و واجب بالغیر می‌گویند. در این قسم اخیر، دو چیز یعنی یک ذات و یک ربط به غیر نداریم، بلکه ذات این موجود عین ربط و تعلق به غیر است؛ یعنی اصل وجود آن تعلقی است. از این رو، این موجود قبل از تعلق به علت، هیچ نوع تحقق و وجوبی نداشته، بلکه همه را از ناحیه علت کسب کرده است، لذا تمام حقیقت آن عین تعلق به علت است و این همان معنای «امکان فقری» در ماسوی الله است.

۳- سیر از امکان ماهوی به امکان فقری

دو نکته در این مطلب مدّ نظر است: الف) از امکان ماهوی به امکان فقری منتقل می‌شویم. آیه‌الله جوادی آملی می‌نویسند: «پیگیری و تحقیق در امکان ماهوی، انسان را به سوی امکان فقری راه می‌برد و امکان فقری زمینه شکل‌گیری برهانی برتر را در اثبات وجود واجب فراهم می‌آورد. اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت، واقعیتی است که انتقال از ماهیت و امکان ماهوی به وجود و امکان فقری را ضروری می‌سازد؛ زیرا بر مبنای اصالت وجود، ماهیت از موارد جعل، افاضه، علّیت و نظائر آن خارج است و جز به تبع وجود محقق نمی‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ب: ۱۸۱-۱۷۹).

بنابراین، حرکت و انتقال از امکان ماهوی به امکان فقری ممکن است نه بالعکس، و امکان فقری زمینه اثبات واجب است نه امکان ماهوی. از این رو، امکان ماهوی با واسطه می‌تواند بر اثبات واجب دلالت کند.

۴- تساوی در نتیجه

نتیجه امکان ماهوی این است که ممکن برای موجود شدن نیازمند مرجّحی خارجی است و مرجّحی که آن را از حدّ استوا خارج کند، مبدأ فاعلی است که بدان وجود عطا می‌کند. بنابراین، از احتیاج ماهیت به مرجّح، نیازمندی موجود ممکن به وجود استنتاج می‌شود که همین مطلب از مفاد و محتوای اصلی امکان فقری است.

۵- غیر دائمی بودن وصف امکان ماهوی

وقتی ماهیتی موجود شد، دیگر متّصف به امکان ماهوی (تساوی نسبت به وجود و عدم) نخواهد بود، ولی به طور دائم، متّصف به امکان فقری است. از این رو، امکان فقری، وصف دائمی غیر قابل زوال هر موجود ممکن است.

۶- لازم ذاتی بودن امکان ماهوی برای ماهیت

احتیاج و امکان ماهوی اگرچه لازم ذات ماهیت هستند، لیکن خارج از دایره ذات و ذاتیات آن می‌باشند (یعنی معنای امکان، جنس یا فصل هیچ ماهیتی نیست) و احتیاج و نیازی که برای وجودهای معلولی اثبات می‌شود، عین ذات به معنای هویت و واقعیت آنها می‌باشد، نه ذات به معنای ماهیت و به تناسب این احتیاج، نوع دیگری از امکان که زاید بر ذات معلول نیست، اثبات می‌شود و این نوع از امکان که همانند احتیاج و نیاز مربوط به آن، عین ذات شیء ممکن و محتاج است، امکان فقری نامیده می‌شود. از این رو، امکان فقری عین همان احتیاج و فقری است که در ذات معلول جای دارد» (همان: ۱۷۹).

۷- دلالت امکان فقری بر غنای ذاتی واجب

حضور فقر در متن هستی فقیرانه وجوداتی که با ماهیت قرین هستند و ماهیت از محدوده آنها حکایت می‌کند، هر نوع نفسیتی را از آنها سلب می‌کند و واقعیت آنها را به صورت معانی حرفی که عین ربط و تعلق به غیر هستند، درمی‌آورد. معنای حرفی، معنایی است که به تنهایی فاقد معناست و همه مراد و معنایی که از آن فهمیده می‌شود، در پناه تعلق و ارتباط به غیر و از ناحیه گیری است که حرف به آن پیوند دارد و آن غیر که به حرف معنا می‌بخشد، حتماً یک معنای اسمی است... همه وجودات امکانی بر این مینا، آیت و نشانه حقیقتی هستند که منزّه از فقر و نیاز است و بی‌نیازی و غنا در متن ذات و هویت آن مستقر است (همان: ۱۸۳ و ۱۸۴). از

این رو، بر اساس آیه شریفه مورد بحث، خداوند متعال همان حقیقت صمد و بی‌نیاز است و ماسوای او، دارای هستی فقیرانه و محتاج به او هستند.

۸- ناشناخته بودن برهان امکان فقری در نزد فلاسفه غرب

برهان امکان ماهوی از طریق آثار حکمای مشاء به آموزش‌های کلاسیک حکمای قرون وسطی راه پیدا کرده است. اما برهان امکان فقری که حاصل دقت‌های عقلی حکمای متأله است و به مدت چهار قرن در مدار اصلی آموزش‌های فلسفی شیعی قرار دارد، همچنان در موطن اصلی خود از نشاط و شادابی بهره‌مند است و ذهنیت آشفته متفلسفین و تاریخ‌نگاران فلسفه غرب که با دوری از تفکر عقلی در اسارت شکاکیت بسیط و مرکب، آشکار و پنهان ناشی از حاکمیت حس‌گرایی قرار گرفته‌اند، از آشنایی با این برهان تاکنون محروم مانده است (همان: ۱۸۸).

۹- امتیازهای برهان امکان فقری

این برهان نسبت به دیگر براهین اثبات وجود خدا دارای دو مشخصه ویژه است: الف) دارای نتایج و آثار بیشتر. ب) مبراً بودن از نقائص و کاستی‌های دیگر براهین. از این رو می‌توان گفت: ۱- امکان فقری بر خلاف برهان حدوث مقید به موجودات مادی نیست و با نظر به مجردات نیز اقامه می‌شود. ۲- این برهان بر خلاف برهان نظم، با تحقق یک شیء و با قطع نظر از همراهانی که در کنار او هستند و هماهنگی آنها مایه نظم است، تمامیت پیدا می‌کند. ۳- این برهان بر خلاف برهان حرکت، حدوث و نظم، مستقیماً به اثبات مبدأ واجب می‌پردازد. ۴- امکان فقری در مقابل امکان ماهوی، بی‌نیازی آن از استحاله دور و تسلسل آشکارتر است؛ زیرا با اقامه برهان امکان فقری، ابتدا مبدأ واجب اثبات می‌شود و از آن پس محدودیت سلسله و سائلی که سببیت و علیت مطلقه واجب را ارائه می‌دهند، اثبات می‌گردد (ر.ک؛ همان: ۱۸۸).

نتیجه‌گیری

۱- منظور از فقر و غنای در آیه شریفه، فقر و غنای در وجود است. از این رو، همه ماسوا الله و به ویژه انسان دارای هویت و حقیقت، فقر محض وجودی است و خداوند متعال تنها موجود غنی بالذات است.

۲- بهترین معنا که جامع و دربردارنده همه معانی بازگو شده، توسط مفسرین در ذیل آیه شریفه باشد، معنای امکان فقری (وجودی) است.

۳- بر اساس امکان فقری، همه ممکنات در تمام عوالم وجودی دارای فقر وجودی هستند و این صفت زایل‌شدنی نیست و به همین دلیل، این فقرِ اِلَى الله، مقوم ذات همه موجودات ممکن به ویژه انسان است.

۴- نتیجه برهان امکان فقری این است که وجود فقیر بدون اتکاء به موجود غنی نمی‌تواند تحقق یافته باشد. بنابراین، تحقق وجودات امکانی دلیل بر ثبوت موجودی است که غنی بالذات است و مبدأ هستی تلقی می‌شود؛ زیرا اگر سلسله موجودات فقیر و وابسته را نیز نامحدود بپنداریم، بدون فرض وجود موجودی غنی بالذات که عین هستی است، نمی‌توانیم تحقق موجودات عالم را توجیه کنیم.

۵- از دیدگاه فلسفه مآصدرا که بر اساس اصالة الوجود استوار است، امکان فقری به معنای فقر وجودی سرتاسر عالم هستی به جز ذات واجب را فراگرفته است و کُلّ ماسوای حق، نسبت به آن ذات، ربط محض و فقر صرف‌آند و شأنی از شئون و جلوه‌ای از جلوات و مظهری از مظاهر آن جلیّ بالذات و ظاهر مطلق شمرده می‌شوند.

پی‌نوشتها

۱- چنان که می‌نویسند: «فَاللَّهُ سُبْحَانَهُ غَنِيٌّ بِالذَّاتِ لَهُ أَنْ يُدْهِبَهُمْ وَيَسْتَعِينِي عَنْهُمْ وَهُمْ فُقَرَاءٌ بِالذَّاتِ لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَسْتَعِينُوا عَنْهُ غَيْرُهُ، وَ الْمَلَائِكُ فِي عَنَاةِ تَعَالَى عَنْهُمْ وَ فُقَرُهُمْ أَنَّهُ تَعَالَى خَالِقُهُمْ وَ مُدَبِّرُ أَمْرِهِمْ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِأَخْذِ لَفْظِ الْجَلَالَةِ فِي بَيَانِ فُقَرِهِمْ وَ بَيَانِ عَنَاةِ. فَيَعُودُ مَعْنَى الْكَلَامِ إِلَى نَحْوِ مِنْ قَوْلِنَا: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ بِمَا أَنْتُمْ مَخْلُوقُونَ مُدَبَّرُونَ لِلَّهِ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ فِيكُمْ كُلُّ الْفَقْرِ وَ الْحَاجَةِ وَ اللَّهُ بِمَا أَنَّهُ الْخَالِقُ الْمُدَبِّرُ، الْغَنِيُّ لَا عَنَى سِوَاهُ: پس خدای سبحان از حیث ذات، غنی است. او می‌تواند همه انسان‌ها را از بین ببرد، چون از آنها بی‌نیاز است و آنان از حیث ذات محتاج هستند. از این رو، نمی‌توانند به چیزی غیر از خدا، از خدا بی‌نیاز شوند و ملاک بی‌نیازی خدا از خلق، و نیازمندی خلق به خدا این است که خدا خالق و مدبّر امور خلق است و آوردن لفظ جلاله «الله» اشاره به فقر خلق و غنای خدا دارد. در نتیجه، برگشت کلام به این گفتار است که بگوییم: هان ای انسان‌ها! شما به جهت اینکه مخلوق و امورتان مورد تدبیر

خداست، فقراء و محتاج به او یبید. در شما همه گونه احتیاج هست و خدا بدان جهت که خالق و مدبّر است، غنیّ است و به غیر او کسی غنیّ نیست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۷: ۳۴).

منابع و مأخذ

- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۷۵). *الإشارات و التنبیّات*. قم: البلاغه.
- اندلسی، ابن عطیّه عبدالحقّ بن غالب. (۱۴۲۲ق.). *المحرّر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*. تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمّد. چاپ اول. بیروت: دارالکتب العلمیّه.
- ابن قیّم جوزی، محمّد بن أبی بکر. (۱۴۱۰ق.). *تفسیر القرآن الکریم (ابن القیّم)*. چاپ اول. تحقیق مکتب الدّراسات و البحوث العربیّه و الإسلامیّه بإشراف شیخ ابراهیم رمضان. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- ابن منظور، محمّد بن مکرم. (۱۴۱۴ق.). *لسان العرب*. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
- اندلسی، ابوحنّیان محمّد بن یوسف. (۱۴۲۰ق.). *البحر المحیط فی التفسیر*. تحقیق صدقی محمّد جمی. بیروت: دار الفکر.
- بانوی اصفهانی، سیّده نصرت امین. (۱۳۶۱). *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*. تهران: نهضت زنان مسلمان.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمّد. (۱۴۱۸ق.). *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*. تحقیق شیخ محمّدعلی معوّض و شیخ عادل احمد عبدالموجود. چاپ اول، بیروت: دار احیاء التّراث العربی.
- جعفری، یعقوب. (بی تا). *تفسیر کوثر*. بی جا.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۷). الف. *توحید در قرآن*. چاپ چهارم. قم: نشر اسراء.
- _____ . (۱۳۸۷). ب. *تبیین براهین اثبات خدا*. چاپ سوم. قم: مرکز نشر اسراء.
- _____ . (۱۳۶۸). *فطرت در قرآن*. چاپ چهارم. قم: مرکز نشر اسراء.
- حسینی همدانی، سیّد محمّدحسین. (۱۴۰۴ق.). *انوار درخشان*. تهران: کتابفروشی لطفی.
- خانی، رضا و حشمت الله ریاضی. (۱۳۷۲). *ترجمه بیان السعاده فی مقامات العباده*. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه دهخدا*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق.). *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داؤد. چاپ اول. دمشق - بیروت: دار العلم - الدار الشامیه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۳). *مفردات الفاظ قرآن*. ترجمه و تحقیق سید غلامرضا خسروی حسینی. چاپ سوم. تهران: انتشارات مرتضوی.
- زحیلی، وهبه بن مصطفی. (۱۴۲۲ق.). *تفسیر الوسیط (زحیلی)*. چاپ اول. دمشق: دار الفکر.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۳). *فرهنگ معارف اسلامی*. چاپ سوم. تهران: انتشارات کومش.
- سجادی، سید ضیاءالدین. (۱۳۷۴). *فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی*. چاپ اول. تهران: انتشارات زوّار.
- شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم. (۱۴۱۲ق.). *فی ظلال القرآن*. چاپ هفدهم. بیروت - قاهره: دارالشروق.
- صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۴۱۴ق.). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقائیة*. چاپ اول. تصحیح حسن حسن زاده آملی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۴۱۷ق.). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعۀ مدرسین حوزه علمیه قم.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*. تحقیق سید احمدحسین. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی مرتضوی.
- طیب، سید عبدالحسین. (۱۳۷۸). *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*. چاپ دوم. تهران: انتشارات اسلام.
- عمید، حسن. (۱۳۷۴). *فرهنگ فارسی عمید*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فروتن، مجید. (۱۳۷۴). *فرهنگ فارسی دانش*. چاپ اول. تهران: انتشارات مهتاب.
- قاسمی، محمد جمال الدین. (۱۴۱۸ق.). *محاسن التّأویل*. تحقیق محمد باسل عیون السّود. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- قرشی، سید علی اکبر. (۱۳۷۷). *تفسیر احسن الحدیث*. چاپ سوم. تهران: بنیاد بعثت.
- _____ . (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*. چاپ ششم. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- محمد بن طاهر. (بی تا). *التحریر و التّنویر*. بی جا.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- معین، محمد. (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*. چاپ نهم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران. (۱۳۸۵). *تفسیر نمونه*. چاپ بیست و پنجم. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مهرین شوشتری، عباس. (۱۳۷۴). *فرهنگ لغات قرآن*. چاپ سوم. تهران: انتشارات گنجینه.
- نقیبی، سید ابوالقاسم. (۱۳۹۰). *روش تحقیق در علوم اسلامی*. چاپ اول. تهران: انتشارات پیام نور.